



معرفی و نقد کتاب

«چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»

تالیف روح‌الله رضوانی

حسین جعفری‌موحد^۱

چکیده

با توجه به نقش سیاست خارجی جمهوری اسلامی از آغاز پیروی انقلاب اسلامی در تحولات و معادلات جهان و تغییر و تحول ناشی از این سیاست، از کانونی‌ترین عناصر مورد توجه تحلیلگران حوزه سیاست در جهان بوده است. در این میان، روح‌الله رضوانی کتابی محققانه با عنوان چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نگاشته است. دیدگاه‌های نویسنده کتاب مذکور بیشتر تبیینی و تجویزی است؛ تبیینی از این حیث که در صدد توضیح، توصیف و تحلیل انگیزه‌ها، تصمیم‌ها، کنش‌ها و رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است و از سوی دیگر دیدگاه‌های او تجویزی است؛ چراکه وضعیت آرمانی و مطلوب سیاست خارجی ایران را ترسیم می‌کند و توصیه‌هایی در این زمینه دارد. در این مقاله سعی شده است با دیدگاهی نقادانه، این اثر بررسی شود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، جمهوری اسلامی، روح‌الله رضوانی، نقد کتاب

^۱ دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)

مقدمه

بحث و بررسی درباره مباحث مربوط به سیاست خارجی کشورها یکی از عرصه‌های مهم در علم روابط بین الملل می باشد. لذا تحقیق در چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها و تلاش برای تجزیه و تحلیل رفتار دولت‌ها در نظام بین الملل از اهمیت خاصی برخوردار است. عوامل گوناگونی در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها نقش دارند. وزن هر یک از این عوامل، بسته به نوع حکومت و ایدئولوژی حاکم بر نظام سیاسی و اجتماعی جوامع مختلف متفاوت است. ایران نیز با توجه به ساختار منحصر به فرد حکومت و موقعیت ژئوپلیتیکی آن دارای ویژگی‌های خاصی است که شناخت دقیق سیاست خارجی آن بدون ملاحظه این ویژگی‌ها امکانپذیر نمی‌باشد. ساختار پیچیده نظام سیاسی ایران، قرار گرفتن اهداف ایدئولوژیک انقلاب در کنار واقعیات ملموس جهانی، جایگاه خاص ایران در منطقه و مجموعه گسترده نهادها، گروهها و اشخاص تاثیرگذار در حوزه تصمیم‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران، تحلیل سیاست خارجی آن را با مشکل مواجه می‌سازد.

کتاب «چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» اثر پرفسور روح الله رضائی، از جمله آثاری است که با مد نظر قرار دادن ملاحظات اشاره شده در بالا، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. دیدگاه‌های نویسنده کتاب مذکور بیشتر تبیینی و تجویزی است؛ از این حیث که در صدد توضیح، توصیف و تحلیل انگیزه‌ها، تصمیم‌ها، کنش‌ها و رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب است، یک دیدگاه تبیینی است. از سوی دیگر دیدگاه‌های او تجویزی است؛ چون وضعیت آرمانی و مطلوب سیاست خارجی ایران را ترسیم و توصیه می‌کند که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی بر پایه اصول و ارزش‌های عمدتاً واقع‌گرایانه تصمیم‌گیری و اقدام نمایند.

این کتاب از آن حیث که به صورت مشخص به بررسی دوره‌های مختلف پس از انقلاب اسلامی در تحلیل و بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌پردازد در خور توجه است و می‌تواند تا از حیث محتوایی معرفی، نقد و بررسی شود. برای این منظور نخست به بررسی «کلیات»

مربوط به اثر و موضوع آن پرداخته، در ادامه محتوای کتاب بررسی شده و در نهایت آموزه‌های اصلی نویسنده نقد می‌شود.

کلیات

پروفسور روح الله رضانی، استاد بازنشسته دانشگاه ویرجینیای آمریکا تقریباً از سال ۱۹۵۲ م. موضوع بررسی سیاست خارجی ایران را بطور سیستماتیک دنبال کرده است و هدف از این اقدام (به گفته خودش)، معرفی کشور ایران به خارجیان بر اساس معیارهای خود ایرانیان بوده است.

این استاد برجسته ایرانی تاکنون جدای از مقالات زیادی که در نشریات معتبر انگلیسی زبان منتشر ساخته است، مجموعه‌ای سه جلدی را نیز در حوزه بررسی سیاست خارجی ایران به رشته تألیف درآورده است که تاکنون دو مجلد از آنها با عناوین «سیاست خارجی ایران ۱۹۴۱ - ۱۵۰۰: کشوری در حال توسعه در مسائل جهان» و «سیاست خارجی ایران ۱۹۷۳ - ۱۹۴۱: بررسی سیاست خارجی در کشورهای در حال نوسازی» به انگلیسی منتشر شده است و جلد سوم آن در مرحله تنظیم و انتشار است. اما کتاب «چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» که در این نوشتار به معرفی آن پرداخته شده است، مجموعه‌ای از مقالات و نوشته‌های منتشر شده وی در نشریات مختلف خارجی است که توسط علیرضا طیب ترجمه گردیده و انتشارات نشر نی آن را منتشر نموده است. از آنجا که این کتاب ترجمه مقالاتی با موضوعات پراکنده و متنوع را در بر می‌گیرد و همچنین به دلیل حجم محدود و دامنه مباحث آن، نباید انتظار داشت که سیر تحول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا زمان نگارش کتاب (دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی) را به نحو کامل پوشش داده باشد.

این کتاب از هفت فصل شامل مقالات برگزیده مؤلف شکل گرفته است که در دوره‌های مختلف پس از انقلاب اسلامی در تحلیل و بررسی سیاست خارجی کشورمان نوشته شده است. فصل نخست مشتمل بر بحثی نظری در باب بررسی سیاست خارجی جوامع در حال نوسازی است. فصل‌های دوم تا پنجم مقالات برگزیده‌ای از پروفسور روح‌الله رضانی است که در برهه‌های مختلف دوران پس از انقلاب در تحلیل سیاست خارجی کشورمان نگاشته شده است. عناوین این فصل‌ها عبارت‌اند از: 'سیاست خارجی ایران، سمت‌گیری‌های متعارض'؛ 'سیاست خارجی ایران: هم شمالی هم جنوبی'؛ 'تغییر پیش‌انگاره‌های سیاست خارجی ایران به سوی صلحی مردم سالارانه' و 'طلیعه آشتی اعراب با ایران: به سوی سیاست یکپارچه ایالات متحده در خاورمیانه'. فصل ششم متن سخنرانی پروفسور رضانی در سازمان ملل متحد است که به پیش‌بینی نقش ایران در هزاره سوم میلادی اختصاص دارد. در فصل پایانی، جنگ ایران و عراق به مثابه پدیده‌ای نابه‌نجار در مناسبات خارجی کشورمان بررسی و ارزیابی می‌شود.

بررسی محتوایی

فصل نخست کتاب حاضر با عنوان «بحثی نظری در خصوص بررسی سیاست خارجی جوامع در حال نوسازی» در واقع مقدمه کتاب «سیاست خارجی ایران ۱۹۴۱ - ۱۹۷۳» نگارنده است که به انگلیسی منتشر شده است. این فصل به بحثی نظری در خصوص بررسی سیاست خارجی جوامع در حال نوسازی اختصاص دارد. مؤلف در این فصل پس از روشن ساختن لزوم مفهوم پردازی برای بررسی سیاست خارجی جوامع در حال نوسازی، مفهوم «آزادی عمل» را به عنوان مفهوم کلیدی بررسی سیاست خارجی این کشورها معرفی می‌کند. وی در پاسخ به این سؤال که چرا سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه نیاز خاصی به «مفهوم پردازی» دارد، دو دلیل اصلی را متذکر می‌شود: ۱- بررسی سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه، مسائل خاصی را برای تحلیلگران سیاست خارجی پیش می‌آورد؛ ۲- پژوهندگان سیاست تطبیقی و سیاست بین‌الملل هنگام پاسخگویی به این مسائل، توجه کافی به نیازهای مفهومی ندارند.

رمضانی در ادامه، دلایل دیگری را در راستای ضرورت تلاش اسلوب مند پژوهشگران عرصه سیاست خارجی در جوامع در حال نوسازی جهت مفهوم پردازی متناسب با مسائل خاصی که گریبانگیر این جوامع است ذکر می‌کند. این دلایل عبارتند از: ۱- نظام بین‌المللی از نظر تاریخی و فرهنگی غربی است؛ ۲- کشورهای تازه تأسیس آسیا و آفریقا عمدتاً تازه وارد نظام بین‌المللی شده‌اند؛ ۳- از همین رو در مقدمات، مفروضات، سنت‌ها و تجربیات دولت‌های ملی غرب سهیم نیستند؛ و ۴- این تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی در قالب ارزش‌ها، ایستارها، فرایندها، ابزارها، راهبردها و سبک‌های سیاست خارجی آنها نمود می‌یابد.

در این فصل، پس از روشن ساختن لزوم مفهوم پردازی برای بررسی سیاست خارجی جوامع در حال نوسازی، مفهوم «آزادی عمل» به عنوان مفهوم کلیدی بررسی سیاست خارجی این کشورها معرفی می‌شود و با اشاره به سه مفهوم تشکیل دهنده «نشانگان توسعه»، «پنج بحران توسعه سیاسی»^۲ و «شش مسئله سیاست خارجی»^۳ تعاملات چهارگانه‌ای که میان این مقوله‌ها وجود دارد و به کار تحلیلگران سیاست خارجی می‌آید مطرح می‌گردد.

بحث دیگری که در ادامه این فصل به آن پرداخته شده است، موضوع تعامل محیط با سیاست خارجی است که شباهت کلی با موضوع «پیوستگی‌های ملی - بین‌المللی» جیمز روزن^۴ دارد. از دیدگاه رمضانی، سیاست خارجی همه کشورها با محیط^۵ در تعامل است. و این پیوند میان نظام ملی و نظام بین‌المللی در بررسی سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است. برای مثال، وی در مقاله‌ای با عنوان «انقلاب سفید ایران؛ مطالعه موردی در توسعه سیاسی»^۶ که در مجله مطالعات خاورمیانه در سال ۱۹۷۴ به چاپ رسیده، در تحلیل انقلاب سفید محمد رضا شاه کوشیده است تعاملات تنگاتنگ و گسترده‌ای را که میان

^۱. برابری، ظرفیت و تنوع پذیری.

^۲. بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران نفوذپذیری و بحران توزیع.

^۳. اهداف، توانایی‌ها، استراتژی‌ها، ابزارها، سبک‌ها و فرایندهای تدوین سیاست خارجی.

^۴. James N. Rosenau

^۵. environment

^۶. Iran's 'White Revolution': A Study in Political Development

سیاست خارجی ایران و اهداف توسعه سیاسی در طول نیم سده گذشته وجود داشته است نشان دهد. از نظر مؤلف کتاب، در کشورهای در حال توسعه، هم نوسازی سیاسی و هم سیاست خارجی را در پرتو چنین تعاملاتی بهتر می‌توان درک کرد.

نویسنده در فصل دوم کتاب با عنوان «سیاست خارجی ایران، سمت‌گیری‌های متعارض» می‌کوشد با ترسیم شمایی کلی از سمت‌گیری اصلی سیاست خارجی ایران از ماهها و روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان جنگ تحمیلی، پیامدهای این مسائل را در روابط ایران و آمریکا بررسی نماید.

وی با انتخاب عنوان «انقلاب دوگانه»^۱ برای انقلاب اسلامی ایران، بر این نظر است که وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به همان اندازه که نمایانگر مخالفت تمامی ملت ایران با سیاست‌های داخلی شاه بود، نشان از ناخرسندی از سیاست خارجی او هم داشت. در واقع، محور حمله مخالفان شاه به سیاست خارجی او را انتقاد از «اتحاد عملی» او با ایالات متحده تشکیل می‌داد و از همین رو به او لقب «شاه آمریکایی» داده بودند.

نویسنده سپس به دوره پس از انقلاب و دوران حاکمیت دولت موقت می‌پردازد و اولویت نخست دولت مهندس بازرگان را در عرصه سیاست خارجی، پایان دادن به اتحاد عملی و چاکرمنشانه رژیم شاه با ایالات متحده و استوار ساختن مناسبات دو کشور بر پایه «برابری» می‌داند. طبق این دیدگاه، بازرگان با الگوگیری از افرادی چون امیرکبیر و مصدق، سیاست خارجی خویش را بر پایه «توازن» استوار ساخت. بازرگان به پیروی از سیاست «عدم تعهد» مصدق که در پی حفظ استقلال ایران از طریق پایان دادن به سلطه انگلستان بود، در صدد بود تا با بر هم زدن اتحاد عملی شاه با ایالات متحده، به سلطه آمریکا بر ایران پایان دهد. از جمله اقدامات عملی که از سوی دولت موقت برای پایان دادن به اتحاد عملی شاه با ایالات متحده صورت گرفت و رضانی آنها را مورد اشاره قرار داده است عبارتند از: ۱- سنجابی (وزیر خارجه وقت) در ۲۲ اسفند سال ۱۳۵۷ ایران را از عضویت سازمان پیمان مرکزی (سنتو) خارج ساخت؛ ۲- دولت

۱. The Dual Revolution

موقت همچنین پیمان دفاعی ایران و ایالات متحده را که انعقاد آن به ۱۵ اسفند ۱۳۳۸ باز می‌گشت باطل اعلام کرد؛ ۳- به هم زدن سفارش خرید ۱۲ میلیارد دلار جنگ افزار؛ باطل کردن قرارداد فروش ۸۰ فروند جنگنده آمریکایی اف-۱۴ و برچیدن دو پایگاه سری استراق سمع آمریکا در نزدیکی مرز شوروی از دیگر اقدامات دولت موقت در راستای پایان دادن اتحاد عملی شاه با آمریکا بود.

در ادامه مقاله، نویسنده به رویارویی دو نگاه متفاوت در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره دولت موقت می‌پردازد: ۱- رویکرد اول، مربوط به مشی عدم تعهد بازرگان بود که ملت گرایانه، سازش جویانه و بر پایه اصل تاریخی «موازنه» استوار بود. هدف این سیاست، حفظ استقلال ایران در دل نظام موجود جهانی متشکل از دولت‌های ملی بود. ۲- رویکرد دوم بر تفسیری افراطی از آرمان فراملی امام خمینی (ره) در زمینه آنچه نویسنده مقاله «نظم جهانی اسلام»^۱ نامیده است استوار بود. دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را تسخیر کردند، معماران اولیه و اصلی این سیاست خارجی مواجهه جویانه بودند. از نظر رضائی، این دو رویکرد و سمت گیری‌های متعارض در سیاست خارجی ایران هنوز هم استمرار دارد و از آن زمان تاکنون^۲ سیاست خارجی ایران در میان دو سمت گیری مذکور (آرمانگرایی انقلابی و واقعگرایی سازش جویانه) در نوسان بوده است.

آرمانگرایان، هوادار انقلاب جهانی، صدور انقلاب و به دنبال ایجاد نظم جهانی اسلامی بودند، اما واقعگرایان ضمن اینکه آرزوی ایجاد یک نظم جهانی اسلامی را در دل دارند، می‌خواهند با واقعیت‌های نظام بین الملل موجود نیز کنار آیند؛ بنابراین، بر خلاف آرمانگرایان، سمت گیری سیاست خارجی شان سازش جویانه است. رضائی پس از این تقسیم بندی می‌نویسد مسائل سیاسی ایران چنان سیال است که ممکن است آرمانگرایان امروز فردا واقع گرا شوند و برعکس. به همین دلیل از نظر وی سرشت سیاست خارجی ایران، نه خطی است نه دیالکتیکی، بلکه رنگارنگ است.

^۱. Islamic world order

^۲. زمان چاپ مقاله ۱۹۹۵ بوده است.

وی در ادامه مقاله به شخصیت امام خمینی(ره) به عنوان داور نهایی مسائل ایران اشاره می‌کند و معتقد است وی نه یک آرمانگرای محض است و نه یک واقعگرای ناب. برای این ادعا دو دلیل می‌آورد: ۱- با توجه به سیال بودن سیاست گروههای ایرانی، امام خمینی با ایفای نقش متوازن کننده‌ای بسته به شرایط، وزن خود را به کفه این جناح یا آن جناح می‌افزاید و از این اقدام، منافع کلی کشور را در نظر دارد. ۲- عملکرد امام از سال ۵۷ تا ۶۸ روشن می‌سازد که رهبری وی آمیزه پیچیده‌ای از آرمانگرایی و واقع‌گرایی بود؛ وی هم از گروگانگیری حمایت کرد و هم خود، آنها را آزاد ساخت؛ تصمیم به ادامه جنگ گرفت و هم سرانجام به جنگ پایان بخشید. باید گفت شخص امام پیوسته خط امام را متحول می‌ساخت.

در پایان مقاله، نویسنده به این مطلب تأکید می‌کند که سمت‌گیری‌های رنگارنگ سیاست خارجی ایران طی دهه نخست انقلاب، برای ایران این نتیجه را در پی داشته است که رژیم انقلابی باید با واقعیت‌های جهان نو و نیز با خود کنار بیاید. از نظر وی، تجربه ایرانیان در طول نخستین دهه انقلاب به اندیشه‌های جدیدی راه برده است که می‌تواند راه کنار آمدن با جهان نو بدون فدا کردن آرمان‌های اسلامی را به آنان نشان دهد. نویسنده بلافاصله واقعیت‌گریز ناپذیر رواج فرهنگ جهانی برای ضرورت متقاعد شدن آرمانگرایان انقلابی برای کنار آمدن با این فرهنگ را گوشزد می‌کند و از روسیه و چین انقلابی به عنوان دو نمونه تاریخی یاد می‌کند که بر انکار مفهوم فرهنگ به هم وابسته جهانی اصرار داشتند، اما در نهایت چاره‌ای جز پذیرش آن نداشتند و آن را پذیرفتند. از نظر رضائی ایران انقلابی هم از این قاعده مستثنا نیست.

فصل سوم کتاب با عنوان «سیاست خارجی ایران: هم شمالی، هم جنوبی» به تجزیه و تحلیل این ادعا می‌پردازد که اصل محوری سیاست خارجی ایران در دوره رهبری امام خمینی یعنی «نه شرقی، نه غربی» در دوره پس از رحلت وی تحت الشعاع اصل تازه‌ای قرار می‌گیرد که نویسنده نام آن را «هم شمالی، هم جنوبی» می‌گذارد. آشتی‌جویی با دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، حمایت از استقرار رژیم‌های با ثبات در جمهوری‌های تازه تأسیس ماوراء قفقاز و آسیای مرکزی و پیگیری برقراری

پیوندهای دوجانبه با این کشورها، حمایت از عضویت کشورهای تازه استقلال یافته آسیای میانه و قفقاز در سازمان منطقه‌ای اکو، میانجیگری‌های ایران در جنگ آذربایجان و ارمنستان از جمله موضوعاتی است که در این فصل به آنها پرداخته شده است.

فصل چهارم با عنوان «تغییر پیش‌انگاره‌های سیاست خارجی ایران به سوی صلحی مردم‌سالارانه» به بررسی رویکرد رئیس‌جمهور خاتمی به سیاست داخلی و سیاست خارجی با عنوان «اصلاحات در داخل، صلح در خارج» می‌پردازد. از نظر مؤلف، مردم ایران در انتخابات سال ۱۳۷۶ از آن رو به خاتمی رأی دادند که چشم به آزادی بیشتر در داخل و همکاری فزون‌تر با نظام بین‌الملل داشتند. نویسنده استدلال می‌کند که تمنای جوانان ایرانی برای داشتن جامعه‌ای آزاد در داخل و دولتی صلح‌جو در خارج که با انتخاب سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری به دنبال تحقق آن بودند، ریشه در دو علت اساسی داشت: یکی از عمق دگرگونی‌های داخلی که پس از رحلت امام خمینی (ره) در ایران رخ داده بود نشأت می‌گرفت و دیگری نمایانگر رویارو شدن با واقعیت‌های جهان بود. افزایش انتظارات جوانان ایرانی تا حدودی بازتاب توسعه اقتصادی هشت ساله دوره ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. در این دوره، جوانان به تدریج از سطح زندگی بالاتری نسبت به پدران خود بهره‌مند شدند، اما انتظارات و توقعات سیاسی شان برآورده نشد. آنها به دنبال رسیدن به آزادی بیشتر به خاتمی رأی دادند. گسترش ارزش‌های مردم‌سالارانه و ایجاد نهادهای مردم‌سالار در گرداگرد جهان، به انتظارات جوانان ایرانی برای زیستن در جامعه‌ای آزاد دامن زد.

از دیدگاه رضائی، پیوستگی مفهوم «دموکراسی در داخل» با «صلح در خارج» در اندیشه رئیس‌جمهور خاتمی را می‌توان به بهترین شکل در برداشت وی از سیاست خارجی ایران مشاهده کرد. او با رد اندیشه برخورد تمدن‌ها، از اصل گفت‌وگو میان مذاهب، فرهنگ‌ها و ملت‌ها هواداری می‌کند. او به وابستگی متقابل جوامع، فرهنگ‌ها و اقتصادها باور دارد و هوادار نوعی «سیاست خارجی خلاق و استوار» است. از دیدگاه خاتمی، این سیاست خارجی باید بر پرهیز از خشونت و برقراری مناسبات دوستانه با همه کشورهای مادام که آنها هم «استقلال» ایران را به رسمیت می‌شناختند، و هم در برابر آن پیگیر «سیاستی تجاوزکارانه» نمی‌بودند،

شکل می‌گرفت. به باور رضانی، جهان‌نگری اساساً صلح‌جویانه آقای خاتمی و پایبندی او به مردم‌سالاری، گواه آن بود که وی تلاش می‌کرد پیگیر نوعی سیاست خارجی باشد که وجه مشخصه آن مفهوم «صلح دموکراتیک ارشادی فقیه» بود. شالوده این مفهوم بر این حکم کلی نهاده شده بود که در نظام بین‌المللی، دموکراسی‌ها بیش از حکومت‌های خودکامه در جهت صلح و همکاری با یکدیگر رفتار می‌کنند.

فصل پنجم کتاب با عنوان «طلیعه آشتی اعراب با ایران: به سوی سیاست یکپارچه ایالات متحده در خاورمیانه» به بهبود روابط ایران و اعراب از دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به بعد و استمرار این روند در دوران ریاست جمهوری خاتمی می‌پردازد و در پایان نتیجه می‌گیرد که زمان مناسب برای تدوین سیاستی یکپارچه از سوی ایالات متحده آمریکا برای کل منطقه خاورمیانه فرا رسیده است.

به اعتقاد نویسنده کتاب، از هنگام وقوع انقلاب اسلامی تا انتخاب هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۸، چهار عامل اصلی، مناسبات ایران و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را تحت تأثیر قرار می‌داد. این دلایل عبارتند از: ۱- ایدئولوژی اسلامی امام خمینی که به زعم نویسنده زمینه ساز سیاست خارجی مواجهه جویانه‌ای از سوی جمهوری اسلامی بود، ایران را در مقابل قدرت‌های شرق و غرب قرار می‌داد. بر اساس این ایدئولوژی، امنیت خلیج فارس تنها در صورتی دست‌یافتنی بود که اولاً ایران انقلابی که دارای «حکومتی الهی» شده بود، باید دوستان آمریکا در خلیج فارس را از قید شیطان بزرگ (آمریکا) رها می‌ساخت و ثانیاً ملت‌های عرب منطقه بر شاهان حاکم می‌شوریدند و حکومت‌هایی شبیه حکومت ایران بر سر کار می‌آوردند؛ پیوندهای فرمانبرداری از ایالات متحده را می‌گسستند و به برتری ایران در خلیج فارس گردن می‌نهادند.

۲- مسائل سیاسی داخلی ایران مانند مباحث مربوط به صدور انقلاب، تحریک شیعیان در کشورهایمانند بحرین و عربستان سعودی بر علیه نظام حاکم و ... باعث خصمانه شدن مناسبات این کشور با دولت‌های عرب حاشیه خلیج فارس شد.

۳- سومین عامل تیره کننده روابط ایران و اعراب، تهاجم عراق به خاک ایران در سال ۱۳۵۹ بود. کشورهای عربی و در رأس آنها عربستان و کویت قسمت عمده‌ای از هزینه‌های تهاجم صدام به ایران را در طول جنگ تحمیلی تأمین می‌کردند.

۴- سیاست‌های تفرقه اندازانه ابرقدرت‌ها از جمله ایالات متحده آمریکا و حمایت‌های آنها از عراق و کشورهای عربی بر علیه جمهوری اسلامی ایران.

اما از نظر نویسنده با تغییر سمت گیری سیاست خارجی ایران طی سالهای ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۰ از رویارویی و جنگ مسلکی با اعراب به «صلح مصلحت جویانه»، مناسبات ایران و اعراب رو به بهبودی رفت. رویدادهای مهمی مانند پایان یافتن جنگ ایران و عراق، رحلت امام خمینی (ره) و جانشینی آیت الله خامنه‌ای در مقام رهبر یا ولی فقیه، پایان یافتن جنگ سرد، تهاجم عراق به کویت و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایران را در برابر این ضرورت قرار داد که برای سامان دادن مناسباتش با دیگر دولت‌ها، به ویژه همسایگان تازه خود در شمال و همسایگان قدیمی اش در جنوب سخت بکوشد. سیاست تنش زدایی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی که رضانی آن را «صلح مصلحت جویانه» می‌خواند در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی نیز با شدت بیشتری که نویسنده از آن با عنوان «صلح مردم سالارانه» یاد می‌کند استمرار یافت. از نظر رضانی، جمهوری اسلامی ایران در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی با رویکرد صلح جویانه وی، نه تنها دیگر در انزوا نبود، بلکه در حال مطرح شدن به عنوان رهبر جهان اسلام بود. ایران در این دوره دیگر تنها از نظر استراتژیک برای کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس مهم نبود، بلکه پایبندی دولت آقای خاتمی به ایجاد ایرانی نو، بر پایه حاکمیت قانون، جامعه مدنی و سرانجام یک جامعه سیاسی مردم سالار هم باعث اهمیت این کشور بود. نویسنده در انتهای این فصل نتیجه می‌گیرد که زمان آن رسیده است که آمریکا با مرتبط دیدن مشکلات، بر خوردها و راه‌حل‌های کل منطقه خاورمیانه، سیاستی یکپارچه را برای این منطقه اتخاذ نماید. وی تأکید می‌کند که سیاست یکپارچه آمریکا درباره خاورمیانه باید هدفش از میان برداشتن جنگ افزارهای کشتار جمعی، جلوگیری از کاربرد زور، ریشه کن کردن تروریسم، حل و فصل عادلانه و مسالمت آمیز اختلافات، گسترش کنفرانس اقتصادی خاورمیانه و شمال آفریقا و گنجاندن

همه بازیگران منطقه - از جمله ایران و نهایتاً عراق - در آن، واگذاری نهایی مسئولیت‌های امنیتی به قدرت‌های منطقه، انتقال فناوری و سرمایه برای توسعه اقتصادی و بالاتر از همه اذعان به تفکیک ناپذیری صلح و امنیت در تمام منطقه به عنوان یک شرط لازم و اساسی باشد.

فصل ششم کتاب حاضر با عنوان «نقش ایران در هزاره جدید میلادی؛ نگاهی از بیرون» متن سخنرانی پروفیسور رضانی در روز چهارم سپتامبر سال ۲۰۰۰ میلادی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد است. وی در ابتدای سخنان خویش به این مطلب اشاره می‌کند که به عقیده بسیاری از ناظران، ایران به دلیل اهمیت استراتژیک خود، در آینده نقش جهانی چشمگیرتری نسبت به امروز ایفا خواهد کرد. این افراد در تأیید نظر خویش، عوامل متعددی را بر می‌شمارند؛ از جمله اینکه ایران از زمان اسکندر مقدونی طمع قدرت‌های خارجی را برانگیخته؛ مهد یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های جهان بوده و در مرکز بزرگ‌ترین حوزه انرژی جهان قرار گرفته است. گلوگاه نفت و گاز طبیعی جهان در تنگه هرمز را در کنترل خود دارد؛ ارزان‌ترین و کوتاه‌ترین مسیر را در قلب جاده باستانی ابریشم برای انتقال منابع انرژی از حوزه دریای خزر به بازارهای جهانی از طریق خلیج فارس در اختیار می‌گذارد و سرانجام اینکه پرجمعیت‌ترین کشور و دارای یکی از بزرگترین زیربنای‌های صنعتی در منطقه گسترده‌ای است که از دریای خزر تا مدیترانه شرقی را در بر می‌گیرد.

فرضیه‌ای که پروفیسور رضانی در مقابل دیدگاه فوق مطرح می‌کند، این است که هیچ یک از عوامل یاد شده به خودی خود تضمین نمی‌کند که جمهوری اسلامی ایران ضرورتاً در آینده نقش جهانی چشمگیرتری نسبت به زمان حال ایفا خواهد کرد. وی در تشریح فرضیه خود می‌گوید: اگر این عوامل برای ایفای نقش چشمگیرتری در جهان کافی بود، باید ایران پیش از این هم نقش مهمی در نظام بین‌المللی ایفا می‌کرد. در حالیکه کشور ما از قرن ۱۹ میلادی که در مسیر گردباد سیاست جهان قرار گرفت تا پیروزی انقلاب اسلامی، یا نقش یک دولت ضعیف و عقب مانده حائل میان دولت‌های روسیه و انگلستان را بازی کرده بود، یا نقش یک دولت دست‌نشانده انگلیس و ایالات متحده را. رضانی بر این اعتقاد است که درس گرفتن از این

تجربه تلخ تاریخی می‌تواند به روشن کردن نقش آینده ایران در جهان کمک کند. وی در ادامه سخنرانی خود به این موضوع می‌پردازد که مردم ایران در جریان انقلاب اسلامی ایران با درس گرفتن از این تجربه تاریخی دلتنگ کننده، فرصت بی نظیری در اختیار رهبران خود گذاشتند تا به گونه‌ای از اهمیت استراتژیک این کشور بهره برداری کنند و ایرانیان بتوانند کنترل آزادانه سرنوشت خویش را به دست گرفته و نقش عمده‌ای در صحنه جهانی ایفا کنند. برای تحقق این هدف والا، انقلابیون ایرانی یک انقلاب راستین برپا کردند که بر خلاف دیگر انقلاب‌های معاصر مانند انقلاب‌های چین، ویتنام و کوبا مجذوب تالو مارکسیسم - لنینیسم نشد و به قول «فارست دی. کولبرن»^۱ اصیل ترین انقلاب معاصر شد.

رضانی در ادامه سخنان خویش به دو مفهوم «استقلال» و «آزادی» و جایگاه والای آنها در نزد مردم ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: تمنای برآورده نشده استقلال و آزادی، ریشه‌های عمیقی در حافظه جمعی ایرانیان دارد. قدرت‌های بیگانه دو فرصت تاریخی را برای تحقق این دو اصل از بین بردند؛ در سال ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان با تقسیم ایران به حوزه‌های نفوذ خود، هرگونه بختی را از یک دولت مشروطه که می‌توانست استقلال و آزادی ایران را تحقق بخشد گرفتند. چند دهه بعد، بار دیگر مبارزه برای استقلال و آزادی به مانع برخورد. ایالات متحده آمریکا با کمک سازمان سیا دولت ملت گرای مصدق را ساقط کرد. وی در ادامه می‌گوید با پیروزی انقلاب اسلامی، آیت الله خمینی (ره) در معروف ترین شعار خود، اصول استقلال و آزادی را در کنار اسلام جای داد؛ قانون اساسی جمهوری اسلامی هم این سه اصل را از یکدیگر تفکیک ناپذیر دانسته و حفظ این اصول را به عهده دولت و آحاد ملت گذاشت.^۲

با پیروزی انقلاب اسلامی، هدف استقلال تاحدودی تحقق یافت و به یک ربع قرن سلطه آمریکا پایان داده شد. برای نخستین بار در دوران نو، رهبران ایران به میزان بی سابقه‌ای از کنترل بر سرنوشت کشور خود در داخل و در عرصه سیاست خارجی دست یافتند. و سرانجام ملت ایران با انتخاب آقای خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶ گام مهمی برای دستیابی به آزادی سیاسی

^۱. Forrest D. Colburn

^۲. اصل ۹ قانون اساسی

برداشتند. رضانی سپس به این ترتیب ادامه می‌دهد که قطع نظر از اهمیت استراتژیک ایران در جهان، تا زمانی که دولت و مردم ایران در نظر و عمل، به توازنی منطقی میان استقلال، آزادی و اسلام از یک سو و ضرورت تعامل سازنده با جهان عینی در حال تغییر از سوی دیگر دست نیابند، کشور ما نخواهد توانست نقش چشمگیری در نظام بین‌الملل ایفا کند. او در ادامه سخنان خویش، این سؤال را مطرح می‌کند که دولت و ملت ایران چگونه می‌توانند در نظر و عمل و در بستر جهانی عینی که پیوسته کوچکتر و کوچکتر می‌شود، به وفاقی عمومی بر سر حدود و ثغور این اصول بنیادی دست یابد؟

در ادامه به نظر می‌رسد رضانی با تعریف جداگانه هر یک از این اصول بنیادی، می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که دستیابی به یک وفاق عمومی بر سر این اصول بنیادی کار بسیار مشکلی است. وی ابتدا با اشاره به اصل استقلال می‌گوید: استقلال امری مطلق نیست؛ در این دوره که تقاضا برای دانش علمی و تخصص فنی رو به افزایش است، تنها شدت و ضعف وابستگی فرق می‌کند. نکته کلیدی در اینجا آن است که با این آهنگ سریع توسعه در زمینه تکنولوژی، قطعاً دنیا به درجه‌ای از وابستگی متقابل خواهد رسید که اگر به دقت درباره پیامدهای حیاتی که این آهنگ توسعه برای استقلال به بار خواهد آورد نیندیشیم، گویی به نوعی انتحار ملی تن داده ایم.

در مورد اصل آزادی هم بر این اعتقاد است که در قانون اساسی ایران، حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی به تفصیل برشمرده شده است، درست مانند قوانین اساسی بسیاری از کشورهای که در آنها همین حقوق، آشکارا زیر پا گذاشته می‌شود. و در نهایت به وابستگی متقابل میان اسلام و دو اصل استقلال و آزادی اشاره می‌کند. وی در این رابطه به مقایسه جایگاه مذهب در انقلاب اسلامی ایران و انقلاب آمریکا می‌پردازد و می‌گوید: بی‌گمان در انقلاب ایران، مانند انقلاب آمریکا مذهب نقش مهمی در برانگیختن مردم به مقاومت در برابر سلطه بیگانه داشته است. در هر دو انقلاب، رهبران مذهبی به مردم اطمینان می‌دادند که پایداری شان در برابر سلطه بیگانگان کاری درست و مورد تأیید است. اما بیش از این نمی‌توان

این مقایسه را پیش برد. نخستین اصلاحیه قانون اساسی آمریکا مذهب را از آزادی جدا کرد، در حالی که قانون اساسی ایران آنها را در هم تنیده است.

رمضانی در پایان سخنان خویش، شرایط سه گانه‌ای را مطرح می‌کند که تحت آن شرایط، ایران می‌تواند در آینده نقشی به مراتب چشمگیرتر از امروز در جهان بازی کند: دولت و مردم ایران باید بدانند که اهمیت استراتژیک کشورشان به خودی خود، برای به دست گرفتن سرنوشت داخلی و خارجی میهن کافی نیست؛ مردم ایران باید در مورد ترتیب اولویت اصول سه گانه استقلال آزادی و اسلام – که شالوده ساز اندیشه‌ای است که آن را صلح مردم سالارانه اسلامی خوانده‌اند – به اتفاق نظر معقولی دست یابند؛ سوم اینکه دولت و مردم ایران برای عملی ساختن مؤثر این سه اصل، باید ساختارها و رویه‌های مناسبی ایجاد کنند. چون به نظر من نه هیچ نظم سیاسی‌ای بدون وجود عدالت منصفانه بر اساس قانون می‌تواند دوام بیاورد و نه عدالت بدون آزادی.

فصل پایانی کتاب به بررسی جنگ هشت ساله ایران و عراق به عنوان پدیده‌ای نابهنجار در مناسبات خارجی کشورمان و واکنش سرد جامعه حقوقی بین المللی به استفاده تجاوزکارانه عراق از نیروی نظامی بر علیه جمهوری اسلامی ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ و دلایل این بی توجهی پرداخته است.

پروفسور رمضانی در ابتدای این فصل به مقایسه عکس العمل جامعه حقوقی بین الملل به تجاوز عراق به دو کشور ایران و کویت می‌پردازد و می‌نویسد: سازمان ملل متحد در زمان تهاجم عراق به کویت در ۱۱ مرداد ۱۳۶۹ به درستی این تجاوز را محکوم ساخت، اما درست بر خلاف آن، به تجاوز خصمانه عراق بر ضد جمهوری اسلامی ایران که به همان اندازه وقیحانه بود، چنان که باید از نظر حقوقی توجه نشد. ۱۲ سال پس از تجاوز عراق به ایران، دبیر کل وقت سازمان ملل، خاویر پرز دکوئیبار^۱ در ۱۸ آذر ۱۳۷۰ سرانجام همان چیزی را اعلام می‌کند (یعنی تجاوز کار بودن عراق) که باید سازمان ملل بلافاصله پس از تهاجم عراق به ایران اعلام می‌داشت.

^۱. Javier Pérez de Cuéllar

در ۴۸ ساعت اولیه این اقدام تجاوزکارانه، کورت والدهایم^۱، دبیر کل وقت سازمان ملل، تنها خواهان خویشتنداری و مذاکره برای حل اختلاف شد.

نویسنده کتاب با اشاره به واکنش متفاوت شورای امنیت در قبال تهاجم عراق به ایران و کویت می‌نویسد: حتی یک مقایسه شتابزده بین قطعنامه ۴۷۹ شورای امنیت که ۶ روز پس از تهاجم عراق به ایران (۱۳۵۹/۱۹۸۰) صادر شد و قطعنامه ۶۶۰ این شورا که بلافاصله در دوم اوت ۱۹۹۰ (۱۱ مرداد ۱۳۶۹)، روز تهاجم عراق به کویت به تصویب رسید، نمایانگر قصور این شورا در سال ۱۳۵۹ است. قطعنامه ۴۷۹، تهاجم گسترده عراق به ایران را صرفاً «وضعیت بین ایران و عراق» می‌خواند و با بی تفاوتی از ایران که هدف تجاوز و قیحانه قرار گرفته بود، می‌خواست تا «بلافاصله از کاربرد بیشتر زور خودداری کند». وانگهی، شورای امنیت از عراق نخواست تا نیروهای خود را از خاک ایران بیرون بکشد. برعکس، قطعنامه ۶۶۰ «تهاجم عراق به کویت را محکوم می‌کند» و «از عراق می‌خواهد تا بلافاصله و بدون قید و شرط تمام نیروهای خود را به نقاطی بازگرداند که در اول اوت ۱۹۹۰ در آنجا مستقر بودند». شورای امنیت که در قضیه کویت آشکارا بر اساس فصل هفتم منشور، و برعکس در مورد ایران براساس فصل ششم عمل کرد، از همان ابتدا قصد سیاسی خود را دایر بر دفع تجاوز عراق در یک مورد و عدم دفع آن در مورد دیگر آشکار ساخت.

پروفسور رضانی در ادامه از جمله دلایل این تناقض آشکار از سوی شورای امنیت را دشمنی آمریکا با ایران در پی تسخیر سفارت آن کشور در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ توسط دانشجویان مبارز و ناخشنودی متحدان آمریکا و نهادهای حقوقی بین‌المللی از این اقدام ایران می‌داند. به عنوان مثال آنتونی پارسونز^۲، سفیر وقت انگلستان در سازمان ملل، در محافل خصوصی ادعا می‌کرد که در شورای امنیت هیچ کس شک نداشت که عراق دست به یک تهاجم گسترده در عمق خاک ایران زده است. ولی هم او به طور علنی اعلام می‌داشت «هیچ کس مایل نبود ایران

۱. Kurt Waldheim

۲. Anthony Parsons

انقلابی، این بر هم زنده وضع موجود در منطقه و زیر پا گذارنده حقوق و عرف بین الملل پیروز شود».

اما از نظر رضانی هیچ یک از این مسائل، قصور آشکار شورای امنیت از اقدام قاطع در برابر یک تجاوز آشکار را موجه نمی سازد. بر اساس ماده ۲۴ منشور، شورای امنیت «مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین المللی» را بر عهده دارد. مسئولیت اصلی شورا، انتقام کشی بین المللی نیست. اگر شورای امنیت می توانست در برابر گزینه کینه توزی مقاومت کند، عراق را مسئول جنگ با ایران می شناخت و بهتر قادر به متوقف ساختن جنگی بود که نزدیک به ۸ سال طول کشید و زمینه ساز یک اقدام تجاوزکارانه دیگر عراق بر ضد همسایه دیگرش شد.

نقد و بررسی

نویسنده در فصل دوم کتاب به درستی عنوان «انقلاب دوگانه» را برای انقلاب اسلامی ایران به کار می برد؛ به این معنی که انقلاب ملت ایران در سال ۱۳۵۷ علاوه بر اینکه نمایانگر مخالفت مردم ایران با سیاست های داخلی شاه بود، ناخرسندی آنان از «اتحاد عملی» شاه با ایالات متحده آمریکا را نیز نشان می داد. اما در ادامه این مبحث، اولویت نخست دولت مهندس بازرگان را در عرصه سیاست خارجی پایان دادن به اتحاد عملی شاه با ایالات متحده آمریکا می داند. ادعایی که با بررسی عملکرد دولت موقت درباره رابطه با آمریکا زیر سؤال می رود.

معروف است که سیاست خارجی دولت موقت بر مبنای سیاست عدم تعهد و اصل «نه شرقی، نه غربی» قرار داشت. عدم وجود تعریفی جامع از این اصل و فقدان اجماع نظر در مورد معنای آن در بین گروه های سیاسی باعث شده بود که این مفهوم با قبض و بسط هایی در تعریف از سوی گروه های سیاسی فعال در آن دوره مواجه شود. به نظر می رسد نوع برداشت دولت موقت از مفهوم نه شرقی، نه غربی با برداشت سایر گروه های فعال در آن مقطع متفاوت بود. در حالیکه سایر گروه های انقلابی از این مفهوم، نفی رابطه با شرق و غرب را استنباط می کردند، بازرگان آن را رد شرق و حفظ روابط با غرب در چارچوب احترام متقابل و نه البته همچون الگوی «محور - پیرامون» دوران شاه تفسیر می کرد. در نوشته های مربوط به مرور سیاست

خارجی ایران، از دوران دولت موقت به عنوان دوران حاکمیت گفتمان مصلحت محور یا واقع گرا نام برده شده است. این دوره ۹ ماهه با نخست وزیری مهندس بازرگان و حکومت دولت موقت شروع و با اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام و استعفای مهدی بازرگان به پایان می‌رسد (ازغندی، ۱۳۸۴: ۹)

بازرگان در همان روزهای ابتدایی در دست گرفتن قدرت اعلام کرد که ایران سیاستی مبتنی بر اصل عدم تعهد را دنبال خواهد کرد. این سیاست راهبردی بود که به وسیله رهبران برجسته جهان در حال توسعه به منظور تعقیب سیاست خارجی مستقل از قدرت‌های بزرگ در آغاز جنگ سرد ابداع شده بود (نک: هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۳: ۱۶۱). همانگونه که اشاره شد مفهوم استنباطی بازرگان از اصل «نه شرقی، نه غربی» که این اصل را همان سیاست عدم تعهد دوران مصدق می‌دانست، با مفهومی که انقلابیون پیرو خط امام از آن استنباط می‌کردند و بر جنبه‌های ضد استکباری و ضدامپریالیستی آن تأکید می‌نمودند، متفاوت بود. مهندس بازرگان این اختلاف برداشت در ماههای اول انقلاب را اینگونه بیان می‌کند: «شعار نه شرقی، نه غربی در حاکمیت اول انقلاب که به دنباله اش جمهوری اسلامی می‌آمد در خاطر شنوندگان و گویندگان، مفهومی کاملاً ملی و دفاعی داشته، منظور از آن احراز استقلال همه جانبه خودمان در برابر بیگانگان و ابرقدرت‌ها و عدم اتکاء به بلوک‌های شرق و غرب بود؛ چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتب‌های مارکسیستی. بعد از پیروزی انقلاب و اواخر دولت موقت، شعار فوق به لحاظ منظور و محتوا دچار تغییر و تحریف و تعمیم گشته، رفته رفته علاوه بر جنبه تصرف سیاسی، حالت غرب زدایی و وسعت فرهنگی و دانشگاهی پیدا کرد» (بازرگان، ۱۳۶۲: ۲۰) بنابراین با توجه به این نوع برداشت بازرگان از شعار «نه شرقی، نه غربی» دولت موقت در حوزه سیاست خارجی، هم در تئوری و هم در عمل، با رویکرد تمایل به غرب و نگرانی نسبت به نفوذ شرق، برای بهبود روابط با ایالات متحده آمریکا تلاش می‌کرد. در حالی که ماهیت ضد قدرت انقلاب اسلامی هم شخص شاه را نشانه گرفته بود و هم ایالات متحده آمریکا را که حامی اصلی او به شمار می‌آمد. دولت بازرگان تلاش می‌کرد این نکته را در باور همه بگنجاند که ایران برای گام نهادن در راه توسعه و جایگزین کردن

وضعی بهتر از زمان شاه به دستاوردهای فنی و فناوری غرب نیازمند است. ابراهیم یزدی هنگامی که معاون نخست وزیر دولت موقت بود اعلام کرد: «گذشته گذشته است و ایرانیان مرد عمل هستند و زمینه‌های بسیاری برای همکاری وجود دارد. ایران به مرور زمان نیازمند فناوری آمریکا خواهد بود» (ازغندی، ۱۳۸۴: ۹) این علاقه به حفظ روابط با ایالات متحده تقریباً در بین اعضای دولت موقت عمومیت داشت. مهندس بازرگان در ابتدای دوره نخست وزیری خود در پاسخ به سؤالی در خصوص رابطه با آمریکا گفت: «ایران می‌تواند بر اساس احترام متقابل، رابطه دوستانه‌ای با آمریکا داشته باشد. چرا ایران نباید از آمریکا اسلحه بخرد؟ ما چنین رابطه‌ای را حق خود می‌دانیم» (روبین، ۱۳۶۹: ۱۷۹).

سیاست بازرگان بر این قرار گرفته بود که روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آمریکا به حالت عادی بازگردد و از هرگونه افراط‌گرایی جلوگیری شود. فرض دیگر بر این امر قرار گرفته بود که بازسازی روابط اقتصادی با آمریکا ضروری است؛ زیرا بیشتر این روابط در دوران بعد از انقلاب قطع شد و در نتیجه احتمال این مسئله وجود داشت که آمریکا برای بازگرداندن رژیم پهلوی به ایران در صدد تلاشهایی باشد (کدی و گازپروفسکی، ۱۳۷۹: ۲۱۵). در اجرای این سیاست، امیرانتظام، معاون نخست وزیر وقت به عنوان رابط با سفارت آمریکا انتخاب شد تا نه تنها کدورت‌های گذشته در خصوص حمایت آمریکا از رژیم شاه را به تدریج زایل سازد، بلکه پل‌های خراب شده را ترمیم نماید. سیاست‌های دولت موقت تا آنجا مطلوب نظر ایالات متحده آمریکا قرار می‌گیرد که کاردار وقت سفارت آمریکا در ایران به وزارت خارجه دولت متبوعش می‌نویسد: "اگر این دولت دوام پیدا کند، روابط اقتصادی و سیاسی چنان خواهد بود که یک موقعیت بهتری برای ما به دست خواهد آورد". (دانشجویان پیرو خط امام، ۱۳۵۸: ۶)

دولت موقت در زمینه ارتقاء سطح روابط با دولت آمریکا تا جایی پیش رفت که پیشنهاد مبادله اطلاعات سری و محرمانه دو کشور را در مقابله با خطر شوروی و کمونیسم مطرح نمود. ادامه این سیاست، چیزی نبود جز دیدار بازرگان و ابراهیم یزدی با برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، در حاشیه مراسم سالگرد انقلاب الجزایر. رویدادی که در زمانی رخ داد که آمریکا تصمیم

به پذیرش شاه به خاک خود گرفته بود(سمیعی، ۱۳۷۱: ۲۳۲) و این مسئله چیزی نبود که انقلابیون ایران بتوانند ساده از کنار آن بگذرند.

رضانی در ادامه این فصل، با ترسیم شمایی کلی از سمت گیری‌های اصلی سیاست خارجی ایران به ویژه درباره رابطه با آمریکا، شامل آرمانگرایی انقلابی و واقعگرایی سازش جویانه، اینگونه نتیجه گیری می‌کند که ایران انقلابی نهایتاً باید با واقعیت‌های جهان نو کنار بیاید و ایالات متحده نیز باید مناسبات خود را با ایران بر پایه منافع متقابل و احترام دوجانبه استوار سازد. در نقد این دیدگاه رضانی باید گفت آنچه مسلم است این که میان ایران و آمریکا تنها یک اصطکاک عمیق سیاسی وجود ندارد، بلکه تقابل و تنازع این دو کشور در اعماق گفتمانی است؛ دو جهان بینی و دو گفتمان با رویکردهای ایدئولوژیک در قالب‌های متفاوت رودر روری هم قرار گرفته اند. در این تقابل، ایران پرچمدار ایدئولوژی اسلامی نشأت گرفته از آموزه‌های مذهب تشیع است و آمریکا پرچمدار لیبرال دموکراسی و سکولاریسم است. این تفاوت و تضاد ایدئولوژیک در عرصه‌های گوناگون، همچون سیاست خارجی نمود یافته و ایران و آمریکا را در دو نقطه مقابل هم قرار داده است. در حالی که جمهوری اسلامی ایران معتقد به استقلال کشورها و شکل گیری نظامی عادلانه و نفی سلطه طلبی و سلطه پذیری و برقراری سازگاری مبتنی بر صلح و امنیت و عدالت در صحنه بین المللی است، ایالات متحده آمریکا به دنبال حاکمیت دموکراسی آمریکایی و هژمونی خود در جهان است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به دنبال آن نظام دوقطبی و غرور ناشی از احساس پیروزی آمریکا، این کشور را به سمت یکجانبه گرایی و مداخله گرایی بیشتر سوق داده است؛ به گونه‌ای که برای رسیدن به اهداف خود علاوه بر ابزارهای نرم و دموکراتیک، به اقتضای شرایط از ابزارهای سخت و زور نیز استفاده می‌کند. آمریکا به دنبال ایجاد نظم نوین جهانی مدنظر خویش است. در این طرح، آمریکا به عنوان قدرت هژمون به هیچ قاعده محدودیت زایی پایبند نیست و بی پرده به دنبال تسلیم بازیگران منطقه‌ای و بین المللی می‌باشد. با این وصف، تقابل آمریکا با جمهوری اسلامی ایران امری غیر منتظره نخواهد بود و طبیعی است که ایران از جانب آمریکا یاغی و محور شرارت

خوانده شود و دلیل آن هم تجاوزگری ایران نیست، بلکه صرفاً به این دلیل است که ایران از نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا پیروی نمی‌کند. (عبدالله خانی، ۱۳۸۱: ۱۵ - ۲۰)

مقاومت ایدئولوژیک رهبران سیاسی ایران در مقابل آمریکا را می‌توان انعکاس اعتقاد آنها به نقش اسلام به عنوان یگانه مذهب راستین دانست که می‌تواند نقش پویایی در عرصه‌های اجتماعی، ملی، سیاسی و بین‌المللی ایفا کند. بر اساس این نگرش که بر پایه ادراک دولتمردان جمهوری اسلامی از نظام بین‌الملل و نقش آمریکا شکل می‌گیرد، نظام بین‌الملل به دو حوزه کاملاً متعارض به نام دارالاسلام و دارالحرب تقسیم می‌گردد که اساس آن بر رقابت و تعارض میان این دو حوزه متفاوت گفتمانی استوار است. این نگرش را می‌توان عامل تشدید تضادهای نهفته جمهوری اسلامی ایران با آمریکا و جهان غرب دانست. بر اساس این الگو، آمریکا مرکز دارالحرب تلقی می‌گردد و متقابلاً ایران نیز باید ام‌القرای جهان اسلام در نظر گرفته شود. واقع به دلیل حاکمیت این نگرش است که تضادهای ادراکی مقامات سیاسی ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی همواره به گونه قابل توجهی رو به افزایش دارد و آمریکا از سوی ایران «شیطان بزرگ» خوانده می‌شود (Ramazani, 1992: 395).

خلاصه آن که یکی از موانع اصلی در روابط ایران و آمریکا، تضادهای عمیق گفتمانی میان این دو کشور و به عبارتی رفتار استکباری آمریکا و استکبار ستیزی جمهوری اسلامی ایران است؛ هر یک از این دو کشور، این رفتار را در چارچوب ایدئولوژیک و ماهیت حکومت خود قرار داده اند، لذا مادامی که هر یک از طرفین تغییر رفتار خود را به منزله تحول در ایدئولوژی و ماهیت خود می‌دانند، رابطه دو کشور به حالت عادی باز نخواهد گشت.

یکی دیگر از متغیرهای تأثیرگذار در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، وجود لابی قدرتمند صهیونیسم در این کشور است. لابی صهیونیسم در آمریکا مجموعه‌ای با گروه‌های زیر مجموعه متعدد است که از نظر سطح نفوذ و ارتباط مؤثر با دستگاه سیاستگذاری آمریکا وضعیت بسیار مناسبی دارد. از جنبه تاریخی، از همان زمان شکل‌گیری دولت اسرائیل که با ظهور ایالات متحده به عنوان ابرقدرت جهانی همزمان بود، یهودیان آمریکا به فکر تشکیل گروه‌های لابیگر

جهت تأثیرگذاری در تصمیم‌سازی‌های دستگاه سیاستگذاری آمریکا در راستای تأمین منافع اسرائیل افتادند. یهودیان با درک این نکته که کشور تازه تأسیس اسرائیل، هر لحظه ممکن است در معرض هجوم کشورهای مسلمان منطقه قرار گیرد، از این مسئله نگران بودند که آمریکا آنها را تنها گذاشته یا جانب اعراب و مسلمانان را بگیرد و به این ترتیب موجودیت اسرائیل با خطر جدی مواجه شود. بنابراین نهایت تلاش خود را جهت تأثیرگذاری در سیاستگذاری خاورمیانه‌ای آمریکا به کار برده‌اند. امروزه توان تأثیرگذاری لابی صهیونیسم بر عرصه سیاسی ایالات متحده به اندازه‌ای بالاست که جلب آراء یهودیان در انتخابات ریاست جمهوری و همچنین انتخابات مجالس نمایندگان و سنا برای کاندیداها در پیروزی آنان بسیار تأثیرگذار است؛ چرا که با توجه به توان مالی و سازماندهی لابی صهیونیسم، حمایت قاطع این لابی از هریک از کاندیداها در پیروزی آنها تأثیری اساسی دارد. به همین دلیل رؤسای جمهور آمریکا، به ویژه در دوره اول ریاست جمهوری خود، ناگزیرند با تمام توان از منافع اسرائیل و یهودیان حمایت کنند؛ چرا که اگر اعتبارشان نزد یهودیان خدشه دار گردد، حمایت آنها را در دوره بعدی از دست خواهند داد (قنبرلو، ۱۳۸۳: ۵ و ۶).

این مسئله قابل اغماض نیست که با بررسی و تحلیل روند موجود در روابط ایران و آمریکا از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، نقش آفرینی لابی صهیونیسم در استمرار روابط خصمانه بین دو کشور وجود داشته است و با عنایت به عدم امکان حل مسائل و مشکلات میان ایران و اسرائیل به عنوان متحد درجه اول آمریکا در منطقه، پیش‌بینی می‌شود که تلاش این لابی برای نفوذ در دستگاه سیاست خارجی آمریکا بر علیه ایران در راستای تأمین منافع رژیم صهیونیستی استمرار خواهد داشت، بنابراین امکان برقراری رابطه میان دو کشور آمریکا و ایران در صورت وجود این پیشران و متغیر میانجی مهم وجود نخواهد داشت.

نویسنده در قسمت دیگری از فصل دوم، با اشاره به این مطلب که عملکرد امام خمینی (ره) از سال ۵۷ تا ۶۸ آمیزه پیچیده‌ای از آرمانگرایی و واقعگرایی بود می‌نویسد: "شخص امام پیوسته خط امام را متحول می‌ساخت."

می توان گفت که تغییر رویکرد در عملکرد حضرت امام(ره) به موضوع تطور و تحول اندیشه سیاسی ایشان متأثر از فقه پویای شیعه بر می گردد. تحول اندیشه سیاسی امام، مبتنی بر اصول ثابتی بوده است که برخی از آنها عبارتند از: توجه به مقتضیات زمان و مکان و مفاهیمی همچون مصلحت، تکلیف و مکانیزمی چون اجتهاد. ضمن اینکه باید گفت این تحول، نه تنها نقطه ضعف اندیشه سیاسی ایشان نیست، بلکه یکی از مهم ترین نقاط قوت آن بوده و نیز سبب شده که حضرت امام در هر زمان، رفتار سیاسی خویش را به درستی هدایت نماید.

بروز تحول در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) و به تبع آن در رفتار سیاسی ایشان بر پیش فرض‌هایی استوار است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. مشکلات بشر در حوزه سیاست، در بستر زمان نو می‌شود. مشکلات جدید، پاسخ‌های جدیدی نیز می‌طلبند؛

۲. اندیشه سیاسی کارآمد، پاسخی است به مشکلات، نیازها، بحران‌ها و معضلات عصر خویش؛

۳. اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) نیز تلاشی بوده است برای پاسخگویی به مشکلات مردم ایران در درجه اول و مشکلات جهان اسلام در درجه دوم.

بنابراین تحول در اندیشه و عمل سیاسی امام که به قول نویسنده کتاب، سمت گیری‌های رنگارنگ سیاست خارجی ایران طی دهه نخست انقلاب را در پی داشته است و باعث در نوسان بودن سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بین آرمانگرایی انقلابی و واقعگرایی سازش جویانه شده است را نمی توان بعنوان نقطه ضعف ایشان در نظر گرفت.

رمضانی در فصل پنجم کتاب به عوامل تأثیرگذار بر تیرگی روابط ایران و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس اشاره می‌کند که از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا پایان جنگ تحمیلی بر روابط ایران و اعراب سایه انداخته است. در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی وسید محمد خاتمی از تنش‌های موجود میان ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس کاسته شد. اما با بررسی روند روابط ایران با این دسته از کشورها از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون می‌توان ادعا

کرد که ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون هیچگاه از مرحله اعتمادسازی خارج نشده و هنوز تفاهم مشترکی بین آنها در قبال مسائل حساس منطقه خاورمیانه به وجود نیامده است. روندهای خلع سلاح و کنترل تسلیحات نامتعارف، به ویژه تسلیحات هسته‌ای، امنیت انرژی و سیاست‌های نفتی، امنیت منطقه‌ای خلیج فارس (هادیان، ۱۳۸۵: ۸۰) و از همه مهمتر اختلافات ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک از مهمترین محورهای اختلاف ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آنها عربستان بوده است.

تاسیس شورای همکاری خلیج فارس و عملکرد آن که حدود هشت ماه پس از جنگ ایران و عراق با عضویت عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، امارات عربی متحده و عمان شکل گرفت، در راستای مقابله با انقلاب اسلامی ایران قابل تحلیل است. سیاست خارجی این شورا، نشان‌دهنده آن است که این شورا همواره مواضعی غیردوستانه در مقابل ایران داشته است؛ به گونه‌ای که در طول جنگ ایران و عراق همواره از عراق حمایت کرده است و بنادر کویت و جزایر استراتژیک «بویان» عملاً در اختیار عراق قرار گرفت و عربستان و کویت بخشی از هزینه‌های تسلیحاتی عراق را تامین می‌کردند.^۱ در سال‌های اخیر، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با بستن قراردادهای امنیتی با آمریکا و ایجاد امکاناتی برای حضور نیروهای آمریکایی در منطقه و خصوصاً خلیج فارس، نفوذ نظامی این کشور را در منطقه افزایش داده اند (موسی زاده، ۱۳۷۹: ۳۳۴).

وضعیت بحران زده خاورمیانه و مشکلات به وجود آمده در کشورهای عراق، سوریه، یمن و بحرین و رقابت دو کشور ایران و عربستان در راستای افزایش نقش و تأثیرگذاری در این کشورها، از دیگر مسائلی است که روابط ایران با کشورهای حاشیه خلیج فارس را وارد مرحله حساسی کرده است. منافع ملی و ژئوپلیتیک ایران و عربستان سعودی حول مسائل عراق،

^۱ در زمینه کمک مالی عربستان به عراق طی جنگ، هفته نامه ی "بیزنس ویک" می‌نویسد: «عربستان و کویت جمعاً ۴۵٫۶ میلیارد دلار صرف مخارج جنگی عراق کردند که ۳۰ میلیارد دلار آن سهم عربستان و ۱۴ میلیارد هم سهم کویت بود. و صادرات نفت عراق را برعهده داشت و کلیه هزینه‌های انتقال مهمات به عراق از جمله ادوات جنگی که از راه زمینی از دریای سرخ و نیز اردن به کشور فرستاده می‌شدند را پرداخت». (نک: آقایی، ۱۳۶۸: ۸۶-۹۷).

سوریه و سایر کشورهای بحران زده منطقه، بیشتر از منظر منافع ایدئولوژیک و تعارضات شدید مذهبی تشیع و وهابیسیم نگریسته می‌شود. البته اصطلاح «ژئوپلیتیک شیعه» بیشتر از جانب کشورهای حوزه خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی برای مقابله با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در عراق، سوریه، یمن و بحرین مطرح شده است. (نک: هادیان، ۱۳۸۵).

آنها سعی دارند با طرح «ژئوپلیتیک شیعه» بار سیاسی - ایدئولوژیک برای سیاست‌های منطقه‌ای ایران قائل شوند و مانع از همکاری‌های احتمالی آمریکا و ایران بر سر مسائل و معضلات پیش آمده در خاورمیانه و به ویژه در عراق شوند. مقامات عربستان سعودی بارها از افزایش نفوذ ایران در عراق و سایر کشورهای منطقه ابراز نگرانی کرده‌اند و ناخشنودی خود را از بی توجهی واشنگتن به این مسئله رسماً اعلام کرده‌اند. (Henderson، ۲۰۰۵: ۱-۳)

از منظر عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس، ایران به دنبال برانگیختن گروه‌های اقلیت شیعه در این کشورها است. این کشورها به شدت از نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق، سوریه، بحرین و یمن نگران هستند. به ویژه عربستان سعودی از تأثیرات عمیقی که این افزایش نفوذ در آینده سیاسی شیعیان شرق این کشور می‌تواند داشته باشد ابراز نگرانی کرده است. استانهای شرقی عربستان سعودی که سکنه شیعه آن کشور را در خود جای داده‌اند، دارای منابع نفتی می‌باشند و نگرانی عمیق آنها در این رابطه با منافع ایدئولوژیک، ژئوپولیتیک و امنیت ملی آنها در ارتباط است (هادیان، ۱۳۸۵: ۸۹)

مسئله مهم تری که نگرانی عربستان سعودی را برمی‌انگیزد، احتمال بهبود روابط ایران و آمریکا است. سعودی‌ها این مسئله را به خوبی می‌دانند که مسائل متعددی در روابط ایران و آمریکا وجود دارد که تنها در بستر فراهم آمدن شرایط متعدد و آن هم در یک بازه زمانی طولانی قابل حل است، اما آنچه که تحت عنوان تنش زدایی احتمالی در روابط ایران و آمریکا و در مسئله هسته‌ای در حال شکل‌گیری است، موجبات نگرانی رژیم آل سعود را فراهم آورده است؛ چرا که وقوع این اتفاق می‌تواند منافع این کشور را در منطقه و حتی در جهان اسلام تحت الشعاع قرار دهد. بنابراین، عربستان سعودی نهایت تلاش خود را به کار می‌گیرد تا با

عنایت به رابطه ویژه اش با آمریکا از بروز چنین اتفاقی جلوگیری نماید. از آنجایی که روابط آمریکا با عربستان سعودی تحت اهداف دوگانه حفظ منافع آمریکا در منطقه و دسترسی به منابع عظیم نفت عربستان، راهبردی شده است (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۰۳)، به نظر می‌رسد فشار عربستان بر دولت ایالات متحده در راستای جلوگیری از بهبود روابط دو کشور ایران و آمریکا کارساز باشد.

نگارنده خواندن و استفاده از این کتاب را به عنوان منبعی مفید به پژوهشگران علوم سیاسی و به ویژه علاقه مندان به روابط بین الملل توصیه می‌کند.

منابع

- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۸) *سیاست خارجی جمهوری اسلامی*. تهران: انتشارات قومس.
- آقایی، سید داوود. (۱۳۶۸) *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*، تهران: امیرکبیر.
- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، افشاگری شماره ۳، *تحلیل‌های آمریکا در مورد انقلاب اسلامی ایران*. تهران: ۱۳۵۸.
- رمضانی، روح الله. (۱۳۸۶) *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۱) *روابط ایران و آمریکا؛ بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی*، تهران: مؤسسه تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

قنبرلو، عبدالله. (۱۳۸۳) «لابی یهود و تداوم بحران در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده»، *گزارش تحقیقاتی*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کدی و گازپروفسکی. (۱۳۷۹) *نه شرقی، نه غربی، روابط خارجی ایران با امریکا و اتحاد شوروی*. ترجمه ابراهیم متقی و الهه کولایی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

موسی‌زاده، رضا. (۱۳۷۹)، *سازمان‌های بین‌المللی*. تهران: میزان.

هادیان، حمید. (۱۳۸۵) «در پرتو شرایط جدید منطقه ای: کاوشی در روابط ایران و عربستان سعودی»، فصلنامه *راهبرد*. ش ۳۹.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۷۳) *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰ - ۱۳۵۷*، تهران: البرز.

یوسفی، محسن. (۱۳۸۶) *اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی* (تأثیر بحران عراق بر تحولات سیاسی عربستان سعودی) تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

Simon, Henderson. (2005) "A Bedouin on a Camel? Saudi Foreign Policy and The Insurgency in Iraq", *Policy Watch*. Oct.5.